

سلسلہ جلسات زمان شناسی، بستہ شناسی، وظیفہ شناسی

استاد احمد رضا احرار

تابستان ۱۴۰۳

## فهرست

- ۳..... زمان شناسی، بسترشناسی، وظیفه‌شناسی؛ جلسه یازدهم، ۲۶ تیر ۱۴۰۳.....
- ۳..... شکل‌گیری عهد.....
- ۴..... مورد قبول پروردگار بودن و تقوا داشتن.....
- ۸..... اهمیت پاداش‌خواهی در زندگی.....
- ۱۳..... جریان ولایت ولیّ.....
- ۱۵..... راکع بودن.....

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَانِكَ

زمان شناسی، بستر شناسی، وظیفه شناسی؛ جلسه یازدهم، ۲۶ تیر ۱۴۰۳

دقیقه ۱۰ تا ۱۰

شاید خواندن آیات امروز تسکینی برای حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد. چرا که یکی از ویژگی های قرآن ویژگی سکینه بودن آن است. همیشه قرآن برای اهل بیت علیهم السلام و ائمه ویژه تر از ما بوده است. ان شاء الله به واسطه سوره مبارکه مائده، مائده ای از آسمان بیاید که هم موجب استجاب دعا می شود و هم ما را قبول کنند و ان شاء الله حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف تسکین پیدا کنند.

### شکل گیری عهد

در سوره مبارکه مائده به یک سری نکات اساسی برخورد می کنیم که خیلی مهم هستند. یکی از این نکات خیلی مهم و جزء مطالب کلیدی زندگی حساب می شود و حتی جزء مهم ترین مباحث سبک زندگی است و در رأس سبک زندگی قرار دارد اینکه ما کاری کنیم که مورد قبول پروردگار واقع شود. یعنی آن چیزی که برای انسان اهمیت پیدا می کند این است که یک کاری بکنیم که خدا آن را قبول کند و به عنوان بنده او را بپذیرد و بگوید که من خالق، فاطر و رازق تو هستم و همان طور که تو بنده من هستی من هم خالق تو هستم. همان طور که تو بندگی می کنی من صفات خود را برای تو جاری می کنم.

که این موضوع به عهد تبدیل می شود. پس از اینجا عهد متولد می شود. چون ما یک کاری باید بکنیم که مورد قبول واقع شود. همین که شما می گوید مورد قبول باشیم، حالت عهد همین طور است. شما یک قراری می گذارید؛ قبول می شود. پس بندگی از ما و عهده داری امور از خداوند، که **يُهَوِّدُ** با این آیات مشکل دارد. در آیه شصت و چهار، **وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ**، منظور این است که شما بندگی کنید دست خدا بسته است. نمی تواند خدایی کند. اگر شما عهد خود را انجام دهید هم فایده ای ندارد. دست بیعت به خدا بدهید یا ندهید دست خدا بسته است. در صورتی که اولین حرف سوره که از نظر رتبه حرف خیلی مهمی است، باید کاری بکنیم که مورد قبول پروردگار باشیم و آن این است که ما بندگی کنیم تا خدا بپذیرد. در مقابل بندگی ما خدا چه می کند؟ پاسخ می دهد شما بندگی کنید خداوند عهده دار امور شما می شود. که به این ولایت می گویند.

پس از دل این موضوع بحث ولایت هم مطرح می‌شود. اصلاً موضوع ولایت یعنی اینکه خداوند عهده دار شما می‌شود. چگونگی عهده‌دار شدن در سوره مطرح می‌شود و سؤالات متعددی برای انسان پیش می‌آید.

- اولاً باید چه کار کنیم که خدا قبول کند.
- ثانیاً نشانه قبول خدا به چه صورت است.
- ثالثاً اگر یک موقعی فراموش کردیم و مسیر را اشتباه رفتیم آیا راه برگشت دارد یا ندارد، و اگر قرار شد برگردیم چه کارهایی باید انجام دهیم. رابعاً به تبع این آیا فقط به شکل فردی پیش می‌آید یا به شکل اجتماعی اتفاق می‌افتد. همه این مباحث در سوره آمده است.

### مورد قبول پروردگار بودن و تقوا داشتن

پس کاری باید بکنیم که مورد پروردگار باشیم، در درجه اول خود ما باید مورد قبول پروردگار باشیم. می‌گویند: شما را قبول کردیم. برای این پذیرفته شدن، چون خداوند فقط از متقین کار را قبول می‌کند، ما باید متقی بشویم. پس اگر صفتی به نام تقوا داشته باشیم، صفت تقوا منجر به پذیرش خداوند می‌شود. پس در این سوره مطرح می‌کند که تقوا شرط قبولی اعمال است و کسی که این وصف را دارد همیشه با او همراه است و کارهای او مقبول است.

دقیقه ۱۰ تا ۲۰

پس موضوع به بحث تقوا مربوط می‌شود و موضوع تقوا کلیدی می‌شود. یعنی در رأس قرار می‌گیرد یعنی ما باید متقی شویم تا کار ما قبول شود. اگر این مسیر را انسان طی نکند، یعنی با تقوی شناخته نشود و جزء متقین شمرده نشود، نباید انتظار داشته باشد که کارهای او مورد قبول واقع شود تا آنگاه خود او مورد قبول واقع شود. ترتیب اینها خیلی مهم است. نباید انتظار قبولی کارهای خود را داشته باشد. تا در نهایت خود او مورد قبول واقع شود. فقط کارهای انسان مورد قبول واقع می‌شود. همیشه خود فرد به همراه عملی که انجام می‌دهد می‌آید. باید اعمال او مورد قبول واقع شود تا خود او پذیرفته شود. در سوره مطرح می‌کند که قبولی عمل نزد فرد گم نمی‌شود.

شاید شما گم نشدن عمل را نامأنوس بدانید، ولی تعبیر قرآنی آن شاید همین باشد یعنی اگر یک کاری انجام دادید قبولی آن را به شما می‌فهماند. همان‌طور که عدم قبولی کار را به شما می‌فهماند. قبولی یک عمل نزد فرد گم نمی‌شود. یعنی خود فرد می‌فهمد که عمل او قبول شده است یا نه و یکی از مشکلات اصلی ما این است که این موضوع را ممکن است خیلی قبول نداشته باشیم. نپذیریم که قبولی یک کاری معلوم است و یکی از

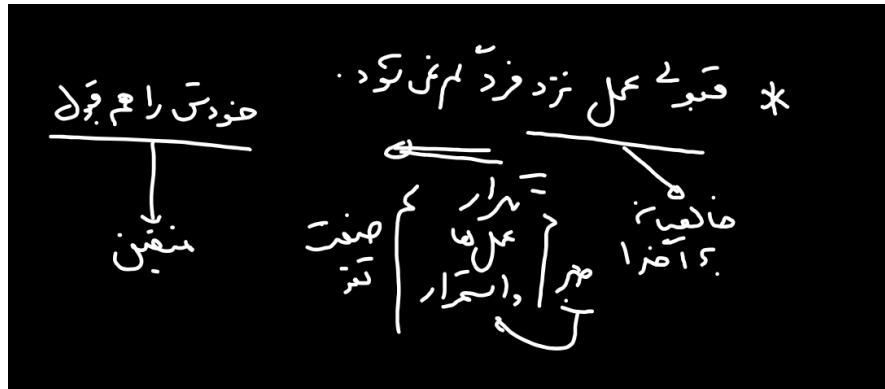
اشکالات زندگی ما همین است و همیشه در یک ابهام عظیم به سر می‌بریم. یعنی احساس می‌کنیم اصل بر ابهام است و فکر می‌کنیم که اگر کسی فهمید که عمل او قبول شده است حتماً در توهم است. انسان می‌تواند قبولی عمل خود را بفهمد. اما قبولی خود را معلوم نیست بفهمد. چون باید وقتی قبول شد بفهمد و وقتی قبول شد ممکن است یک کاری انجام دهد و خود را ساقط کند. البته این را شاید در قیامت بتوان فهمید. انسانی که خود او مورد قبول است. ممکن است نفهمد، به همین دلیل یکی از دعاهای ویژه اهل سلوک و اهل معرفت این است که خدایا او را قبول کند. ولی اینکه عمل آنها مورد قبول واقع شده است تردید نمی‌کنند. عملی که برای خدا و فقط برای خدا انجام می‌شود قطعاً قبول است.

از کجا بفهمیم که برای خدا انجام شده است، از شاخص، هر عملی که برای خدا انجام شده است، اجر و مزد از کس دیگری نمی‌خواهد، فقط برای خدا انجام شده است و اگر کسی قدردانی نکند مشکل ندارد و می‌شود *وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ*.

اگر هم او را مذمت کنند، زیرا برای خداوند انجام داده است؛ انجام داده است، نه اجر دیگران را می‌خواهد، نه مذمت دیگران او را منصرف می‌کند، یا او را ناامید می‌کند و نه او را پشیمان می‌کند. پس قبولی عمل نزد فرد گم نمی‌شود، به دلیل اینکه شاخص دارد و آن هم این است که حتماً باید خالصانه برای خداوند باشد و خالصانه برای خداوند بودن هم واضح است، چیزی نیست که مشخص نباشد. شما اینجا تشریف آوردید، خالصانه آمدید و فردی به شما نگفته است که بیایید، به عنوان ریا هم که نیامدید. یعنی نمی‌خواستید کسی ببیند و حتماً *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* این عمل قبول است، اگر فردی هم تماس بگیرد و بگوید: بیخود کردید که آنجا رفتید. می‌گویید: من بیخود نکردم. یک کاری بوده است که من اعتقاد داشتم و رفتم. ممکن است که ناراحت شوید چرا آن حرف را می‌زند آن جای خود را دارد. نگران نمی‌شوید که کار اشتباه انجام دادید، از کارتان نادم نمی‌شوید، خودتان را خسران زده نمی‌بینید، خسران و ندامت در کارتان نیست، پس بنابراین قبولی عمل نزد فرد گم نمی‌شود. این قدر این کار باید تکرار بشود، تکرار عمل‌ها و استمرارها که در قرآن به آن صبر می‌گویند که اینجا در این سوره به آن صفت می‌گویند، فرقی نمی‌کند چه بگویید صبر، چه بگویید صفت. مثلاً تقوا را صفت کنید و بگویید متقین. متقین یعنی فردی که در تقوا صبر دارد. اگر کسی این را تبدیل به صفت تقوا کند یا صبر داشته باشد برای این، خود او را خداوند قبول می‌کند، آن را هم قبول می‌کند. زمانی که خود او را قبول کرد اینکه متقی می‌شود معمولاً عمل‌هایی که انجام می‌دهد مورد قبول است.

یکی از نکته‌هایی که در این سوره خیلی مهم است این است که صفت‌های فعل خداوند، یک وابستگی به انسان پیدا کرده است، نه اینکه صفت خدا وابسته شود، صفت‌های فعل خداوند ی حتماً این گونه است که خداوند نسبت به رفتارها عکس‌العمل نشان می‌دهد. مثل این است که خداوند

واکنش دارد با اینکه خداوند حقیقت بسیط هست، **يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ**، خودش را به گونه‌ای فعال نشان می‌دهد که اگر فردی کار خوبی انجام بدهد بلافاصله جزا به او می‌دهد، گویی یا نه بلکه حتماً آن فعال است.



مانند کسی که انفعال دارد. مثلاً بلافاصله واکنش دارد. در صورتی که وجود بسیط خداوند واکنشی نیست، اما در این سوره می‌گوید: **يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ**؛ دو دست دارد، باز است، می‌دهد. یعنی شما بلافاصله زمانی که یک کار خوبی کردید مثل اینکه از دست خداوند می‌گیرید. شما می‌گویید: مگر خداوند دست دارد که بدهد؟ خداوند مگر حالت انفعال دارد که ما یک کاری کنیم بعد او یک جوری بشود؟ می‌گوید: بله، خداوند دست دارد و می‌دهد. بله اتفاقاً دست دارد و می‌دهد شما اینجا می‌گویید: مگر خدا جسم دارد؟ خیر، خداوند جسم ندارد اما **يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** است. خداوند برای خودش این گونه اراده کرده است و این خیلی نکته وحشتناکی است، خیلی عجیب است. شما یک کاری می‌کنید این لبخند رضایت خداوند و دو دست باز خداوند را بلافاصله می‌بینید، نه اینکه بعداً ببینید و از آن طرف، زمانی که یک کار بدی می‌کنید دست غضب و شدت خداوند را همان موقع می‌بینید و می‌گویید: این از چه جهت است؟ می‌گوییم: مثل هابیل و قابیل. بلافاصله قابیل که آن خطا را انجام داد، غضب الهی، عذاب خدا را برای خودش دید و خودش را در ورطه گناه انداخت.

دقیقه ۲۰ تا ۳۰

یک کار بد را انجام داد. یک قربانی کرد. خداوند نپذیرفت. بعد به جای اینکه توبه کند چه کاری را انجام داد؟ از قبل کار بدتری را انجام داد. این غضب الهی را برای خودش دید. غضب الهی یعنی بعد از اینکه یک کاری را انجام دادید که آن کار، کار بدی است بدتر از آن را انجام بدهید و باز بدتر از آن را انجام بدهید و باز بدتر از آن که این غضب الهی می‌شود. غضب الهی همین می‌شود. از آن طرف زمانی که این فرد متقی می‌شود واقعاً خداوند واکنش نشان می‌دهد. دست او باز است و دست او بسته نیست و مثلاً شما می‌گویید این کار را می‌خواهم که بشود مثل اینکه خداوند می‌شنود و بلافاصله آن را انجام می‌دهد. بعضی‌ها می‌گویند: ما هر چه می‌گوییم خداوند، به حرف‌های ما گوش نمی‌دهد، خدای ما مثل اینکه دست

خدا خیلی باز نیست، گوش‌های او هم شنوا نیست. بعضی‌ها این‌گونه می‌گویند. جواب آن این است که پس لابد یک کارهایی را باید بکنید که گوش‌های خداوند شنوا بشود و دست او باز بشود. یک کارهایی انجام بدهید به گونه‌ای زندگی شما را تغییر بدهید. یک تغییراتی که بدهید گوش و دست خداوند باز می‌شود. می‌گوید خیلی از کارها را من انجام داده‌ام و زندگی من را از این رو به آن رو کردم. می‌گویم: نشده است؟ می‌گوید: خیر، اصلاً هیچ تغییری نکرده است. هر چه هم که ما می‌گوییم باز نمی‌شود. می‌گوییم: باز هم تغییر بدیده. حتماً یک کارهایی بود استه که انجام نشده است. می‌گوید: چه کاری انجام بدهم؟ نمی‌دانم چه کاری انجام بدهم. از خود او پرسید به شما می‌گوید. می‌گوید: از خود او هم پرسیدیم اما جواب نمی‌دهد. پس حتماً یک کارهایی نمی‌کنید که خود او جواب نمی‌دهد. رابطه بنده زمانی که با خداوند قطع است، این معلوم است که این بنده یک جایی مسیر خود را اشتباه می‌رود. در غیر این صورت در ساختار قبولی عمل، قبولی عمل نزد خداوند به سادگی گم نمی‌شود، حتماً باید بروید و یک کاری را انجام بدهید. می‌گوید: من باید چه کاری را انجام بدهم؟ شاید باید این انسان را کمک کنم. به آن انسان کمک می‌کنم بعد می‌بینم خداوند نمی‌شنود، شاید باید آن انسان دیگری را کمک کنم، شاید باید انسان دیگری را کمک کنم، شاید باید آن کار را انجام بدهم، شاید باید این کتاب را بخوانم، شاید باید آن کتاب را بخوانم، شاید بیست سال، سی سال، پنجاه سال.... شما می‌خواهید ما را فریب دهید. بستگی دارد که خدای انسان چقدر بزرگ باشد و چقدر به او اعتماد کند. پس اینجا یک چیزی پیدا می‌شود به نام ایمان به خداوند که تقوا ذیل ایمان معنا پیدا می‌کند. یعنی هر فردی به میزان اعتمادش به خداوند، یک مراقبتی پیدا می‌کند و با خداوند داد و ستد پیدا می‌کند. هر چقدر که فرد نسبت به خداوند اعتمادش بیشتر شد، زمانی که در بستر تقوا قبولی اعمال او، نمود بیشتری پیدا می‌کند، نمود آن ویژه‌تر می‌شود. این مواردی که گفتیم همه آنها در ساختار فردی بود.

ما باید کار بکنیم مورد قبول پروردگار و افع بوع / (نعمتی)  
 پروردگار بنده  
 بنده از ما محرمه دارا اسرار از ضرادند  
 - ولایت -  
 تقوا سه قوه کامل است و کس به این وصف با خود  
 همه دارا کما اتس مفضل است.



سراغ آیاتی که خواندیم بیایم، برگردیم ببینیم چه چیزهایی گفتیم. اینکه ما باید یک کاری بکنیم که مورد قبول پروردگارمان واقع شویم. از همین جا زمانی که می‌گوییم عهد شروع می‌شود، ما یک کاری می‌کنیم، خداوند هم یک کاری را انجام می‌دهد. این گونه نیست که ما یک کاری کنیم خداوند کاری را انجام ندهد. عهدی نیست. ما اگر یک کاری انجام می‌دهیم خداوند هم یک کاری را انجام می‌دهد. نه این گونه که نمی‌شود ما یک کاری کنیم خداوند یک کاری را انجام بدهد، اما در مورد خداوند، عهد را برای این بسته است که بخواهد بگوید اگر بنده من یک کاری کرد من حتماً د رازای آن یک کاری را انجام می‌دهم. شما می‌گویید ما که ندیدیم که خداوند کاری را برای ما انجام بدهد. اگر فردی چنین حرفی را زد که ما که ندیدیم، دارد به سمت یهودیت پیش می‌رود، حواستان باشد کسی این گونه حرف نزنند. اینها به تدریج جمع شد، تبدیل به ساختار یهودی شد. یهودی‌ها گفتند: خیر این گونه نیست، اتفاقاً ساختار خدا این گونه است که خداوند انسان را خلق کرده است و زندگی او با خود او است هر کاری می‌خواهد انجام می‌دهد، هر کاری هم کرد خودش به خودش می‌کند، انسان هر کاری را که می‌کند خود او به خودش انجام می‌دهد، دیگر کاری به خداوند ندارد. خیلی‌ها اکنون همین حرف را می‌زنند، می‌گویند: هر چه کنید به خود کنید، منظورشان این است که شما خودتان انجام می‌دهید دیگر کاری به خدا ندارد ... خیر، انسان هر کاری را انجام می‌دهد در ازای آن یک چیزی را از خداوند دریافت می‌کند. خوب انجام دهد، خوب دریافت می‌کند. بد انجام دهد، بد دریافت می‌کند. اما خداوند اگر انسان خوب انجام بدهد، ده تا در ازای آن انجام می‌دهد، اگر بد انجام بدهد، فقط آن را می‌دهد، شبیه آن را می‌دهد در همان قانون می‌آورد که بدی، بدی می‌آورد شاید هم یکی از علت‌هایی که انسان‌ها منحرف شدند همین بوده است اگر خداوند هر بدی را ده تا جواب می‌داد، انسان این قدر پررو نمی‌شد. البته این را در جاهای قرآن می‌گوید که اگر خدا می‌خواست این کار را انجام بدهد هیچ فردی دیگر روی زمین نمی‌ماند.

### اهمیت پاداش خواهی در زندگی

پس طبق این جریانی که اینجا مطرح شد یک موضوعی به نام قبولی عمل مطرح می‌شود. من این را به این دلیل گفتم که می‌خواهم این آیات را بخوانم. آیاتی که دیشب خواندیم که گفتیم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ

بعد آن گفتیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ ...

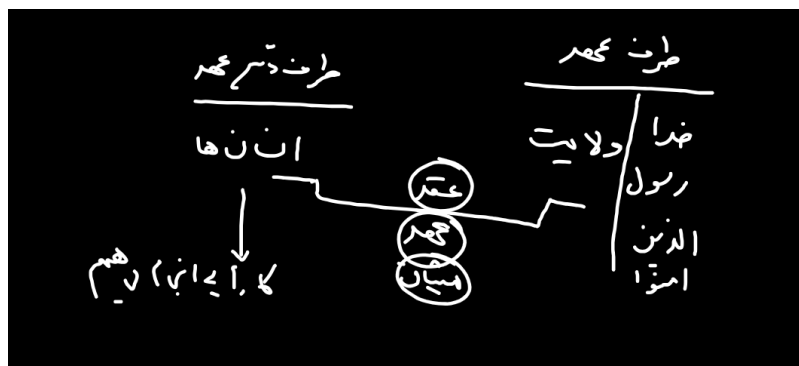


آیه پنجاه و پنج:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

خداوند یک ساختار ولایت را تعریف می کند در ساختار ولایت، کاری که می کند این است که اینجا انسانها، یک طرف حساب پیدا می کنند به نام خداوند، رسول و **وَالَّذِينَ آمَنُوا** این طرف دیگر عهد می شود. یعنی انسانها عهد با این افراد می بندند و عهد اینجا شکل می گیرد. عهد، یعنی اینکه ما یک کارهایی را انجام می دهیم شما هم در ازای این کارهایی که ما می کنیم یک کارهایی را انجام بدهید و اگر آن کارها را انجام ندادیم، ما انتظار نداریم که آن کارها را برای ما انجام دهید. ما یک کارهایی انجام می دهیم، کارهایی انجام می دهیم که این خیلی شبیه عقد هم هست و خیلی شبیه میثاق هم هست، یعنی هر سه را می شود به آن اطلاق کنید. اما در طبع آن، در اول کار عهد است. بعد که به رسول می آید میثاق می شود. زمانی که به **وَالَّذِينَ آمَنُوا** می رسد عقد می شود، اما به همه آنها می توانید عقد بگویید. حرف این است ما جزء انسانها هستیم. این طرف خدا است و این طرف رسول است و این طرف **وَالَّذِينَ آمَنُوا** است.

این آیه می گوید:



دقیقه ۳۰ تا ۴۰

إِنَّمَا

این است و جز این نیست،

وَلِيُّكُمُ

صاحب اختیار شما، آن کسی که قرار است به شما مزد بدهد؛ اجر بدهد، آن کسی که قرار است طرف عهدتان باشد، دیگر حالا هر چه خواستید بگویید، صاحب کار شما باشد،

اللَّهُ

اللَّهُ است. آقا فقط اللَّهُ است؟ خیر،

وَرَسُولُهُ

و فرستاده او، تا اینجا را آدم می تواند قبول کرد، ولی بعد از این خیلی سخت است!!

وَالَّذِينَ آمَنُوا

یک سری از الَّذِينَ آمَنُوا هم اینجا می آیند؛ یعنی طرف خداوند می آیند، این سمت می ایستند. إِنَّمَا وَلِيكُم، خیلی جذاب است!! مثل اینکه خداوند

ولایت خودش را جاری می کند، تسری می دهد. مثل اینکه در شما یک انتظاری ایجاد می کند،

إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾

که می گویند این آیه مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام است. حالا چرا اسم امیرالمؤمنین علیه السلام اینجا آورده نشده است؟ چرا امیرالمؤمنین علیه السلام را با

این وصف آورد؟ چرا اهل بیت علیهم السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف را این گونه وصف کرد؟ چرا امام معصوم را با این وصف می آورد؟ شما مسلم

می دانید که وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ منظور مردم عوام نیستند، منظور خاصی از مؤمنین در رده رَسُول هستند،

حتماً می دانید چون می فرماید: إِنَّمَا وَلِيكُم، یعنی طرف عهد شما اینها هستند، طرف عهد شما وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

وَهُمْ رَاكِعُونَ است چرا اینجا اطلاق ولی می کند؟ ولی شما اینجا است. یک طرفش این است که شما باید حرف گوش شنی از اینها داشته باشید، ما

همیشه یک طرف ماجرا را گرفته ایم، اشکالی هم ندارد درست است و من با این مخالفتی ندارم، ولی من در سیاق سوره این گونه می گوید که توی

بنده که من این طرف باشم با خدا پیمان می بندم که من یک کارهایی انجام می دهم، تو هم یک کارهایی انجام بده!! باشد خدا؟ نه اینکه تو چیزی

بگو، من یک کاری انجام دهم. اینجا دو رویکرد است: یک رویکرد این است که تو کاری بگو من حتماً آن را انجام می دهم و ولی آنی است که

حتماً وقتی را می گوید را من انجام می دهم. یک رویکرد دیگر این است که اینجا من کاری انجام می دهم و او قبول می کند. بحث قبول است. عمل

من را قبول می کند و می پذیرد، و ما به ازای آن اجر می دهد، و ما به ازای آن وقتی قبول می کند حَبِطَتْ نمی شود، این طرف را بگو. همیشه ولایت

را این گونه تعریف کرده اند: گفته اند که ولی کسی است که به تو حرفی می زند تو باید گوش بدهی، فهمیدی نفهمیدی به تو هم مربوط نیست!! تو

باید کار خودت را انجام بدهی. اصلاً تو چه کاره هستی؟ مگر پدرت را ندیده ای؟ پدرت چیزی می گوید و باید گوش بدهی، پدر تو است!! همیشه

ولی را بالا دست به شکل آمر گفتند و آمر آن هم حالت تحکمی دارد. لذا انسان ها خوششان نمی آید، هر کاری هم می کنند می گویند: چنین ولایتی

دلچسب نیست. واقعاً هم این است ما بنده خدا هستیم و نمی‌خواهیم بگوییم بنده خدای هستیم. ولی وقتی از این طرف بگوییم: شما به دنیا آمدی، عمل انجام می‌دهی می‌خواهی عمل تو را بخرند؟ به جای آن مزد بدهند؟ به جای آن چیزی به تو عطا کنند؟ این طور نباشد که سود نکنی خسران زده نشوی؟ ندامت زده نشوی؟ دوست داری ندامت زده نشوی؟ پشیمان نشوی؟ کالای تو را خوب بخرند؟ جنسی داری، من کاسب هستم کالای شما را حاضر خوب بردارم، کم هم نگذارم حضری؟ بله، پس برو با اهل آن معامله کن آن کالا را بده می‌خرند، به تو اجر هم می‌دهند، حالا چه کسی می‌خرد؟ خدا می‌خرد، رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می‌خرد، ولی می‌خرد شما حداقل به سه دسته می‌توانی بدهی تا بخرند و اجر دریافت کنی. هر عملی که انجام می‌دهی. مثلاً نمازی می‌خوانی بگویی: این هدیه از خدا است، کادویی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است، کادویی امام است، نه!! این گونه بگویی: **الَّذِينَ آمَنُوا**، یکی از آنها برای امیرالمؤمنین علیه السلام است، یکی برای حضرت فاطمه سلام الله علیها است، یکی از آن برای امام حسن علیه السلام است، یکی برای امام حسین علیه السلام است... اسم که نیاورد فرمود: **الَّذِينَ آمَنُوا**، یعنی تو یک کاری انجام می‌دهی، نماز می‌خوانی، جنس می‌فروشی. اما این جنس را به سه جا می‌فروشی، نه!! یکی به خدا یکی به رسول و یکی به دوازده امام هم که نه!! به چندین معصوم می‌فروشی. من دیشب داشتم فکر می‌کردم در کتاب فاطمیات که می‌گوید حضرت زینب سلام الله علیها، حضرت خدیجه سلام الله علیها است، بعد می‌گوید حضرت فاطمه سلام الله علیها هم خدیجه سلام الله علیها است، بعد می‌گوید حضرت معصومه سلام الله علیها هم خدیجه سلام الله علیها است، می‌گوید اینها همه فاطمه سلام الله علیها هستند، اینها زنجیره هستند. شما وقتی نگاه می‌کنید نسبت به کشش ظرفیت و توان بیعت خود و فروش خودتان نسبت به هر کدام اجر دریافت می‌کنید. بستگی به خودتان دارد که چقدر توان داشته باشید، مثلاً من بگویم که من توان دارم از این سلسله جلیله اجر از همه آنها دریافت می‌کنم، یک چیز جدا جدا جدا دریافت می‌کنم، یعنی داستان از این طرف می‌شود. **إِنَّمَا وَلِيكُمُ**، شما طرف عهدتان و طرف عقدتان و طرف میثاقتان خدا و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و **وَالَّذِينَ آمَنُوا** است، خیلی این آیه آیه عجیبی است!! شما می‌گویید: یعنی چه؟ یعنی اینها به من امر و نهی می‌کنند؟ نه!! امر و نهی نمی‌کنند. اینها کار شما را می‌خرند، برمی‌دارند و شما یک کاری کنید که مورد رضایت اینها باشد و اسم شما را متقی می‌گذارند. الان تعریف تقوا عوض می‌شود، اگر کسی مجموعه اعمال خود را به نیت دریافت اجر از ولی، **إِنَّمَا وَلِيٌّ**، انجام دهد او به عنوان متقی است. متقی کسی است که قصد دارد هر کاری که می‌کند این را برای خدا و رسول انجام دهد و این آدم دغدغه پیدا می‌کند، چون می‌خواهد این اعمال را بفروشد. دنبال این می‌رود که آن نصاب لازم چگونه است؟ امر آن چگونه است، چون من می‌خواهم نماز را به او هدیه کنم، بنابراین باید وضو بگیرد.

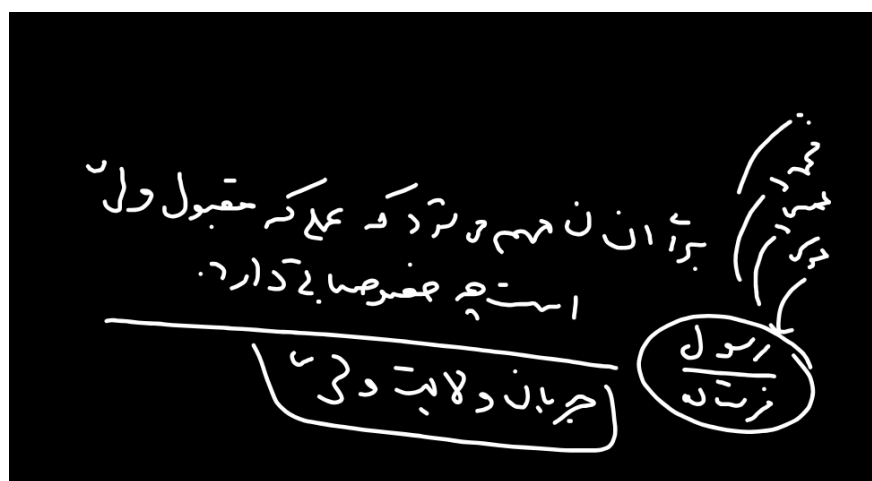
دقیقه ۴۰ تا ۵۰

از اینجا وضو شروع می‌شود؛ نه از آن طرف. چون شما می‌خواهید این را بدهید. آن طرف می‌پرسید که لطفاً بگویید چه نمازی را من می‌خواهم.

من می‌خواهم سبب زمینی به شما بفروشم. چه سبب زمینی را شما برمی‌دارید؟ اندازه آن چقدر باشد؟ کیفیت آن چگونه باشد؟ نماز من چه خصوصیتی داشته باشد؟ می‌گویند که خصوصیتش این طوری باشد. امر و نهی از این طرف شروع می‌شود؛ نه از آن طرف. چون شما می‌خواهید بفروشید، می‌خواهید آن عمل را بدهید، بگویید: شرایطی که این عمل را قبول می‌کنید چیست؟ برای شما چه می‌شود. برای هر انسانی مهم می‌شود که عملی که مقبول ولی است چه خصوصیتی دارد. اساساً سؤال از من شروع می‌شود. به همین دلیل تکلیف موقعی آغاز می‌شود که فرد عاقل بشود. تا عقل در فرد شکوفا نشود تکلیف وجود ندارد. چرا؟ چون از این طرف باید بگوید چون از آن طرف اگر عقل هم نبود می‌توانستند امر و نهی بکنند. چون از این طرف شما دارید می‌فروشید. شما دارید کارهایتان را در معرض قرار می‌دهید. بعد می‌گویید: چه خصوصیتی دارند؟ وای این طوری خیلی کار عجیب می‌شود. یعنی ما اگر در یک مدت کوتاه اعمال خیلی زیادی انجام دهیم و عمل خود را زیاد کنیم می‌توانیم به خدا بفروشیم. بیشتر از حدی که او گفته است. یعنی ما نباید انتظار داشته باشیم به هر چیزی که او گفته بسنده کنیم. یعنی اگر گفت هفده رکعت نماز بخوانید، بعد هم گفت کار دیگری انجام ندهید ما می‌توانیم کارهای بهتری انجام بدهیم و به خدا بفروشیم. می‌توانیم همه کارهایمان را لحظه به لحظه به خدا بفروشیم. حد نصاب آن را داشته باشد. خدا قبول می‌کند. یعنی همه زندگی ما دینداری می‌شود. این طوری نیست که فقط یک بخش آن دینداری شود. دین از اینجا شروع می‌شود؛ نه از آن طرف. ما دین را دوست نداریم چون فکر می‌کنیم یک چیزی به ما تحمیل شده است. در صورتی که شما می‌خواهید مورد قبول واقع شوید، نمی‌خواهید؟ آن آدم شروع می‌کند به فعالیت، روحیه جهاد در او فعال می‌شود. روحیه جهاد از آن طرف فعال نمی‌شود که به یک نفر بگویند حسن، حسین آن کار را انجام بدهید. شما باز هم این کار را انجام بدهید. امر همین طوری در سر انسان بارش امر باشد جهاد فعال نمی‌شود. جهاد از این طرف می‌شود که من یک چیزی به خدا داده‌ام. الان مثلاً این بچه‌ها نقاشی می‌کشند و به من می‌دهند. من چیزی نمی‌دهم، فقط احساس رضایتم را می‌بینند. دوباره فردا هم می‌کشند. بعد که می‌بینند خیلی راضی شده‌ام، دو تا می‌کشند، سه تا می‌کشند، شش تا می‌کشند، بعد ده تا می‌کشند. چیزی هم به آنها نمی‌دهم، ولی همین رضایت کفایت می‌کند. ولی آنجا پدر می‌نشیند می‌گوید یک نقاشی از این آقا بکش. یک دفعه می‌کشد بعد خسته می‌شود و بعد هم می‌خوابد. در صورتی که کار خودش باشد ولی می‌فروشد و ارائه می‌دهد. می‌فهمد چقدر خوب خرید. مستلزم این است که خدا دستش باز باشد. یعنی واقعاً اگر من این را به شما دادم خدا ده عدد آن را به من بدهد. بعد بیستم ده عدد آن را می‌دهد. چون می‌گویید: دارید این طوری روحیه تجارت را در انسان فعال می‌کنید. معلوم است دیگر، هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى

التِّجَارَةِ تُنَجِّيْكُمْ مِنَ عَذَابِ عَلِيمٍ، اصلاً انسان است و تجارت؛ چه کسی گفته است تجارت نکنید. شما باید سود کنید. شما عمر خود را دارید می‌سوزانید، شما نباید خسران زده بشوید، شما نباید ندامت زده بشوید. ببینید من وقتی احساس می‌کنم این را نمی‌خورم به کسی می‌دهم، ولی

می دانم ده تا پشت آن می آید. ترجیح می دهم این را نخورم، آن ده تا را ببینم. چه جور می گوید: این طوری که آدم خیلی پاداش خواه و کاسب می شود. باید باشد دیگر؛ بشود اشکالی ندارد. من این یکی را می دهم ده تا می گیریم. از آن هم می دهم ده تای دیگر، بعد صد تا می گیرم. بعد همین طور جریان پیدا می کند. شما خدا را می بینید، بعد شما با خدا می توانید زندگی کنید. شما باید مرتب هر کاری انجام می شود با خدا حرف بزنید، خدایا یادت نرودها، من این کار را برای تو کردم. می دانم یادت نمی رود. خودتان به ولی خدا نشان می دهید. انسان ولی خدا نداشته باشد مجبور است ریاء الناس باشد. مجبور است از مردم بخواهد. ولی من خدا و رَسُولِ الَّذِينَ آمَنُوا باشد بهتر است یا ولی من الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى باشد یا کسانی باشند که طرفدار آن طرف هستند یا کسانی که فی قلوبهم مرض؟ معلوم است خدا باشد بهتر است.



## جریان ولایت ولی

خدا رحمت کنه آقای صدیقین، کلاس داشتند، من کلاس ایشان را می رفتم. اسم کلاس ایشان ولایت بود. من ندیدم راجع به ولایت کسی این قدر مطالب جذاب و شیرینی بگوید. یکی از مطالبی که مطرح می کردند. این را من خودم می گویم که برای ما همیشه مطرح است که چرا در قرآن اسم اهل بیت علیهم السلام و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیامده است. خداوند اگر می توانست اسم رسول های خود را هم نیامده است. برای خدا رسول مهم است. فرستاده مهم است. ممکن است یک دفعه موسی علیهم السلام، یک دفعه عیسی علیهم السلام باشد یک دفعه محمد صلی الله علیه و آله وسلم باشد. جریان رسالت برایش مهم است. جریان رسالت هم تعریف دارد. مثلاً کسی که از یک طرف وصل است به وحی و از یک طرف مأمور به ارسال به مردم. اصلاً یک جریان است. کاری به شخص ندارد. لطفاً شخصی نگاه نکنید. هر چند که شخص هم مهم است، ولی شخصی نگاه نکنید چون وقتی شخصی نگاه نمی کنید مثل این آیه می شود که می گوید: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ،** نمی گوید: **وَمُحَمَّدٌ، وَعَلَى** و.... چون با شخصش کاری ندارد با جریان کار دارد. حالا جریان درست نکنند نمی شود؟ همیشه خدا باید جریان درست کند؟ علتش این است که احتمال دارد که شما هم که شما باشید

با خود شما هستم، هر جا نشستید شما هم جزء اینها باشید. من خدا نمی‌خواهم این جریان را منحصر کنم. من نمی‌خواهم جریان ولایت را منحصر بر تعدادی بکنم. اشکال دارد؟ من می‌خواهم جریان باشد. من می‌خواهم در خانواده شما آدم‌ها وکی داشته باشند، اشکالی دارد؟

دقیقه ۵۰ تا ۶۰

من می‌خواهم در محل کار شما آدم‌ها وکی داشته باشند، اشکالی دارد؟ من می‌خواهم وکی را در خانه‌های شما بیاورم اشکالی دارد؟ من که نمی‌تونم امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در خانه‌های شما بیاورم چون او یک نفر است. من که نمی‌توانم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به خانه‌های شما بیاورم. ولی **الَّذِينَ آمَنُوا** را می‌توانم به خانه‌های شما بیاورم. **الَّذِينَ آمَنُوا** را می‌توانم به شهر و کشورهای بیاورم. موضوع جریان ولایت است. این کار بسیار عجیبی است. هم طمع برانگیز هم وحشتناک است. انسان می‌تواند در سمتی بایستد که خداوند اجر می‌دهد. تصور کنید که خداوند اجر می‌دهد، چقدر زیبا است. البته ما آن را تجربه کرده‌ایم، امری بدیهی است، ولی دقت نکرده‌ایم. وقتی شما پدر و یا مادر می‌شوید، از طرفی اجر می‌دهید که ولی فرزند هستید. وقتی فرزند شیرین کاری می‌کند او را می‌بوسید، در آغوش می‌گیرید، در سمتی ایستاده‌اید که اجر می‌دهید. علی‌رغم اینکه **الَّذِينَ آمَنُوا** برای شما هست و اجرتان را می‌گیرید، اما شما در آن لحظه به فکر اجر نیستید، بلکه به فکر دادن هستید. به ویژه مادران به هنگام شیر دادن به فکر اجر گرفتن نیستند و علی‌رغم توانایی بر اجر گرفتن، در آن لحظه در فکر اجر از سوی خداوند نیستند. در آن لحظه در مقام **الَّذِينَ آمَنُوا** قرار می‌گیرد و چقدر با شکوه است که انسان قدرت دادن داشته باشد و به دیگران ببخشد. انسان به مقام داشتن و ملک اعطا با شکوه است. آیا تا به حال آن را تجربه کرده‌اید؟ باید به مقام پدر بزرگی و یا بزرگی یک خاندان و یا یک فرد خیر بود تا حس کنید که دادن تا چه اندازه باشکوه است. هرگز (اجر) گرفتن همانند دادن باشکوه نیست. تنها مادران این مقام را درک می‌کنند. هنگام تلطی نوزاد و شیر دادن فرزند، خود سیراب می‌شوند. هم‌زمان مادر هم اجر می‌دهد و هم خود سیراب می‌شود و این سیراب شدن و رفع تشنگی بر اجر دادن تفوق دارد و حس باشکوهی برای مادر است. بسیار امر عجیبی است.

علت اینکه در آیات قرآن شخص خاصی مدنظر نیست و خداوند در قرآن به شدت روی آیات با دلیل خاصی اسم شخصی مانند موسی علیه‌السلام یا عیسی علیه‌السلام آورده می‌شود **رَسُول** و ولی را قصد نموده است. در این سوره هم صادق می‌باشد. **دَرِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ**، شأن **رَسُول** مدنظر می‌باشد و یا خداوند همه را با توجه به شأن آنها خطاب قرار می‌دهد.

**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾**

به نظر می‌رسد چنانچه با اتکاء به همین آیه بفهمیم هنگامی که خداوند فردی را بعه نوان ولی قبول می‌کند قصد دارد **وَالَّذِينَ آمَنُوا** را به جای **رَسُول**

بنشانند. این **الَّذِينَ آمَنُوا** تا قبل از آیه پنجاه و پنج در سمت دیگری بوده است، حال بعد از این آیه این سمت آورده شده است. این سوره مائده سوره عجیبی است. وقتی به آیه پنجاه و پنج می‌رسید باید کل آیات را مدنظر داشته باشید. در غیر این صورت گویی کمبودی دارید و قادر به فهم کل سوره نیستید. این سوره از آن دسته از سوره‌هایی است که ابتدا آیه اول را درک کنید، سپس آیه دوم را متوجه شوید و به همین ترتیب تا آخر پیش بروید. چنانچه یک آیه را نفهمید گویی یک آجر از وسط بنا بیرون می‌کشید و بقیه را هم متوجه نمی‌شوید. آیات بر هم منطبق هستند. تا اینجا **الَّذِينَ آمَنُوا** این سمت ایستاده بود، ولی اکنون تا به نزد خداوند پر کشید و کنارش ایستاد. خداوند اینها را گلچین کرد و به نزد خویش برد و از آن خود کرد و فرمود: من ولایت خود را در این افراد جریان دادم. همان‌طور که من اجر می‌دهم اینها هم اجر می‌دهند. همان‌طور که با من عهد می‌بندید با اینها نیز باید عهد ببندید؛ نه عقد، بلکه عهد. اینها جزء مردم نیستند. اینها جزئی از من هستند. من از آنها هستم و آنها از من هستند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: سخن بسیار مهمی می‌زنم، مهم‌ترین حرف زندگی خودم را می‌گویم؛ خداوند **الَّذِينَ آمَنُوا** را قبول می‌کند که به نزد خود بیاورد و به آنها ولایت می‌دهد. یعنی مثل خداوند می‌توانند اجر بدهند. این زیارتنامه‌ها؛ **لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ** یعنی این. هرگز اینها خدا نیستند، بلکه در عهد با خداوند فرقی ندارند. در اجر دادن فرقی ندارند. در زیارتنامه که می‌خوانیم **لَا فَرْقَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ** اشاره به همین نکته دارد. دقت کنید تا دچار اشتباه نشوید. آنها خداوند نیستند. بلکه خداوند ولایت خود را در آنها جاری ساخته است. درست مانند همین آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا**؛ نمی‌گویید که **الَّذِينَ آمَنُوا** خدا هستند.

دقیقه ۶۰ تا ۷۰

نمی‌گویید: **وَالَّذِينَ آمَنُوا**، رسول هستند، اما آنها ولیّ شما هستند. با توجه به اینکه **لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ** و همانند خداوند ولیّ هستند. ویژگی زیارت جامعه در تبیین این نکته می‌باشد.

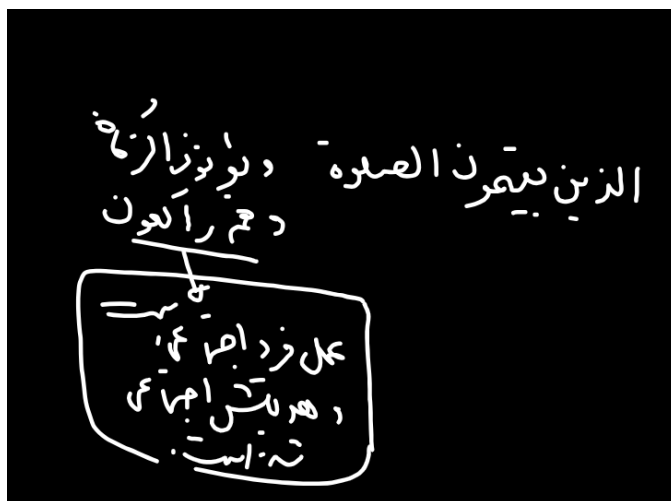
راکع بودن

سخن مهم من هم همین است که ایشان اشاره کردند. اگر امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول می‌کند، اگر حضرت زینب سلام الله علیها را قبول می‌کند، خود آنها را پذیرفته و به نزد خود می‌آورد و قبول کردن به مثابه جاری کردن ولایت در آنها است و این به دلیل دو صفت است، حرف مهم من؛ گرچه صفت متقین زیاد است و در نهج البلاغه صفات متقین را می‌خوانید، ولی خداوند فقط دو ویژگی را می‌بیند و اینها را قبول می‌کند. بدین معنا است که ای عزیز! **الَّذِينَ آمَنُوا**، چنانچه شما هم این دو ویژگی را تقویت کنید شما هم به چنین مقامی می‌رسید، **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا**



يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾، این نکته بسیار جالبی است؛ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَفِي صَلَاتِهِمْ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ. حال است. الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ ؛ یعنی دو صفت را یکی می‌کند. ابتدا دو تا هستند، سپس یکی می‌شوند، سپس می‌فرماید: وَهُمْ رَاكِعُونَ. وقتی در قرآن رکوع می‌آید، یک عرفی دارد. شاید تصور کنید رکوع یک کرنش ساده است، ولی وقتی خداوند رکوع را می‌فرماید، در عمل اجتماعی فرد می‌آورد و هویت آن اجتماعی شده است. خاصیت رکوع چنین است و شاخص آن نماز جماعت است. بدین معنا که خداوند هنگام توصیه به نماز جماعت می‌فرماید: **وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّاَكِعِينَ**. نمی‌فرماید: بروید نماز جماعت بخوانید، می‌فرماید: **وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّاَكِعِينَ**، رکوع کنید با رکوع کنندگان. رکوع کنندگان یعنی به پا دارندگان نماز جماعت. **وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّاَكِعِينَ** یعنی شما هویت جمعی خود را حفظ کنید. بنابراین این یک هویت جمعی است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: اصل در نماز جماعت است. حتی اگر نماز را فردی به پا می‌دارد باید توجه کنید که پشت سر شما افرادی هستند که با شما نماز می‌خوانند. در خانه، موقع نماز خود کسی نیست چاره چیست؟ و نکته دیگر اینکه شما امام جماعت هستید نه مأموم. گر چه نماز خود را کامل نمی‌دانید و یا اینکه لیاقت ندارید، باید لیاقت را پیدا کنید؛ مثبت شوید. بچه مثبت شوید. احتمال اینکه فردا روزی امام جماعت شوید هست. بعضی افراد امام جماعت نمی‌ایستند زیرا خود را آدم خوبی قبول ندارند، در حالی که خود را آدم خوب بپندارید و هر کجا که اختلال دارید آنجا را اصلاح نمایید. در نماز اختلال دارید همانجا را درست نمایید. از امروز به بعد شما امام جماعت محله ما هستید. هر کسی باید خود را امام جماعت محله خود بداند. هر کس احساس کند که در آن منطقه‌ای که هست بهترین است. اشکال که ندارد، همه ما را به بهترین آدم بشناسند اشکال دارد؟ به خوش خلق ترین و به باوفاترین و به مثبت ترین آدم بشناسند. اشکال دارد؟ خیر اشکال ندارد، ولی اینها ریا نمی‌شود؟ ریایی است. اشکال ندارد دیگر، بهترین باشید ریایی، می‌گویند که **إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ**، می‌گوید که من اگر تحلم کنم که می‌شوم حلیم. می‌گوید اگر حلیم نیستید خودتان را به حلم بزنید. وقتی به حلم می‌زنید که می‌شوید حلیم. همین طور است دیگر، می‌گوید اگر خوب نیستید خودتان را به خوبی بزنید. اگر خوش قول نیستید خودتان را به خوش قولی بزنید. اگر خوش اخلاق نیستید خودتان را به خوش اخلاقی بزنید. من اگر خودم را به خوش اخلاقی بزنم که می‌شوم خوش اخلاق. بله، خودتان را به آن صفت بزنید، **وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّاَكِعِينَ** است، یعنی شما قرار است جلو دار بشوید. پس بنا بر بهترین آدم باشید. شما باید از آخر شروع کنید، یعنی شما **وَأَرْكَعُوا** و هم **رَاكِعُونَ** یعنی فرد قصد دارد بر بهترین شدن، در فامیل خود بهترین باشید. بعد همه هم بدانند شما بهترین هستید. می‌گویید: من بهترین هستم، ولی کسی نمی‌داند که من بهترین هستم. متأسفانه کسی نمی‌داند من بهترین هستم. آن قدر بهتر باشید که همه بدانند که شما بهترین هستید. هنوز به حد نصاب بهترین نرسیدید، چون همه نمی‌دانند بهترین هستید. اگر آدم‌ها هم بدانند بهترین است لابد بهترین است دیگر. مثل وقتی که یک نفر دعایش مستجاب می‌شود بقیه می‌گویند:

دعا کنید مریض داریم. این یعنی این دعا که می کند دعایش مستجاب می شود. می گوید: من از کجا بدانم؟ دعا کنید، ان شاء الله مستجاب می شود. پس، ببینید ما می خواهیم مورد قبول خدا واقع بشویم، ما را بپذیرد. وقتی ما را می پذیرد، به ما که اجر می دهد هیچ، ما را در نسب و سرچشمه‌ی خیرات برای بقیه معرفی می کند، ما به نسبت وجود خودمان، سرچشمه نزول خیرات و اجر برای بقیه می شویم. به ما هم می دهد که به بقیه بدهیم.



شما باید به اینجا برسید. ما چه کار کنیم که به اینجا برسیم؟

(۱) اولین کاری که می کنید قصد داشته باشید بر بهترین شدن در جامعه‌ای که هستید یا در جمعی که هستید، سعی کنید بهتر از شما وجود نداشته باشد، چه اشکالی دارد. اصلاً نگران نباشید، نگران بقیه نباشید که من اصلاً به خاطر این خوب نیستم که اگر من خوب باشم بقیه چه کار می کنند. اینجا مثل مدرسه نیست که مثلاً معدل شما بیست شود. بعد هم بگویند که بعضی‌ها سرخورده می شوند. شما وقتی بهترین بشوید، سودش به همه می رسد، به خودتان می رسد به بقیه هم می رسد. یک وقت لطفاً به خاطر دیگران خودتان را منع نکنید. بگویند که یک وقت مثلاً خدا عذابشان می کند. نه! اگر شما بهترین باشید به واسطه شما خدا عذاب را از دیگران برمی دارد. اگر من بخواهم اساس بر بهترین شدن بگذارم چه کار باید بکنم؟ باید بهترین آن منطقه را ببینم. در همه کار و بهتر از همه باشم. می گویند: یعنی بهترین شما چه کاری است؟ در وجود است نه در شغل. چون شما که نمی توانید هم شغلتان آهنگر باشد. مثلاً هم بهترین آهنگر باشید، هم بهترین بنا باشید، هم بهترین قصاب باشید، هم بهترین ... همه اینها که نمی شود.

دقیقه ۷۰ تا ۸۰

شغل منظور نیست. بهترین خُلق، بهترین ارتباط با خدا، بهترین ارتباط با خلق، بهترین ارتباط با... بهترین این، منظور این است. این مفهوم راکعین است می گوید که **وَهُمْ رَاكِعُونَ**، رَاكِعُونَ یعنی حالتی که خضوع دارند در پیشگاه خدا سرکشی نمی کنند، صفت های خوب دارند و حال آنکه در جمع هم مطرح هستند. یعنی جمع گرا هم هستند.

(۲) دومین خصوصیت هم ایتاء زکات است. ایتاء زکات یعنی خدا انسان را این طوری قبول می کند. اینکه انسان مصادیق زکات را بشناسد.

- مصادیق زکات یعنی فرد دارایی های خود را بشناسد، مجموع دارایی های خودش را دارد و
- دارایی های خودش را در معرض هدایت دیگران قرار دهد، دارایی های خودش را در معرض هدایت دیگران قرار دهد. مثلاً یک نفر خیلی خوش بیان است، زکات خوش بیانی چیست؟ اینکه شما یک کاری بکنید که دیگران به دین یا کارهای خوب ترغیب بشوند. زکات اصلاً می آید روی دارایی. استثناء بردار نیست. فقط منظور دارایی های خاص نیست. هر چند زکات خاص اینجا منظور فقط **يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**، زکات خاص نیست. چون معلوم است دیگر **يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** و **هُمْ رَاكِعُونَ**.

می گویند حضرت انگشتر خودشان را دادند. او دید در این عالم چه دارد؟ هیچی نداشته است فقط یک انگشتر داشته است. ببینید چقدر آدم باید وصل باشد که بداند که می تواند یک انگشتر هم بدهد. یعنی بتواند با یک دانه انگشتری که در دستش است بتواند آن را دارایی حساب کند. ما بعضی وقت ها میلیارد میلیارد خود هم دارایی حساب نمی کنیم. بعضی ها یک بغل کردن و بوس کردن به یک بچه را هم دارایی حساب می کنند. بعضی ها یک لبخند به یک کسی را هم دارایی حساب می کنند. بعضی ها یک قول حسن را دارایی حساب می کنند. اینها را دارایی حساب می کنند. چه کسی نمی تواند ایتاء زکات بکند؟ کسی که نمی تواند دارایی های خودش را بشمارد. کسی که دارایی خودش برایش مغفول است. نمی داند چه دارد. تنها کسی می تواند... چه کسی دیگر نمی تواند زکات بدهد؟ آنی که دارایی دارد، ولی نمی داند چطوری باید عطا کند. چه وقت باید عطا کند، به چه کسی باید عطا کند، خیلی وقت ها همین طوری عطا می کند. کسی که دارایی هایش را همین طوری عطا کند و روی آن حساب و کتاب نداشته باشد، یک نظام هدایتی روی آن نصب نشود به آن می گویند اسراف.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: می گویند که یک شبهه ای همیشه در مورد زکات بوده است. زکات مشترک لفظی قرار گرفته است، چون احکام دین هم یک بخشش راجع به زکات شد. حتی مثلاً ما به ازای مالیات در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده است، ولی الان هم بعضی ها سر آن شک و شبهه دارند که مثلاً

بعضی وقت‌ها این مالیات‌ها را به عنوان **زکات** حساب می‌کنند. آن **زکات** هم که جنبه اختصاصی دارد آنها هم جزء دارایی است. اما در روایات وقتی وارد می‌شویم یک **زکات** عام داریم. **زکات** عام می‌شود آن مطلق دارایی که شما دارید. مثلاً می‌گویند **زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ**. مثلاً می‌گویند که **زکات** چشم حفظ از خیانت است. هر چیزی یک **زکاتی** دارد. **كُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ**؛ برای هر چیزی **زکاتی** وجود دارد. آنکه وصف می‌کنند **حَقَّ مَعْلُومٌ** که در سوره معارج ذکر می‌کنند که اینها در اموالشان **حَقَّ مَعْلُومٌ** است. بعضی‌ها دو مرتبه می‌برند سمت **زکات** و خمس. در صورتی که آنها به قول شما سهم امام و سهم حکومت است. آن اصلاً برای شما نیست که بخواهید راجع به آن نظر بدهید. اینجا مربوط به آن چیزی است که مالکیت آن دست خودتان است و شما باید اینها را انتقال بدهید. مشکل **زکات** ما نشناختن دارایی‌های ما است. ما نمی‌دانیم که بعضی وقت‌ها یک تلفن زدن ما و یک وساطت ما می‌تواند یک کاری را راه اندازی کند. این را جزء دارایی‌های خود حساب نمی‌کنیم. در حقیقت ما خودمان را وصل به ثروت خدا و به وصل به قدرت خدا نمی‌دانیم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، مثلاً من چقدر دارایی دارم؟ اگر از تک تک شما پرسیم دارایی‌های خود را بشمارید. اول روی مال می‌برید. بعد دارایی را روی ملک می‌برید. بعد هم دارایی را یک جا می‌برید که امکان عطا نداشته باشید. ملکی دارید که نمی‌توانید آن را به کسی بدهید. مالی دارید که نمی‌توانید آن را به کسی بدهید. مالی است که برای مایحتاج خودتان است. پس بنابراین شما از عطای **زکات** مستثنی می‌شوید. چیزی به عنوان **زکات** به شما تعلق نمی‌گیرد. اما اگر دارایی خود را وقت بگیریید. دارایی خود را سخن گفتن بگیریید. دارایی خود را چهره زیبا بگیریید. دارایی خود را آبرو بگیریید؛ اعتبار. دارایی خود را آن چیزی که در خانواده به عنوان برادر خواهر بگیریید. دارایی خود را مختصات خودتان در خانواده بگیریید. دارایی‌های خود را فهرست کنید. اصلاً می‌بینید یک جایی دارایی‌هایی که همین طور محاسبه می‌کنید خیلی زیاد است. خیلی دارایی هم دارید که با خدا است. شما الان به ذخایر عالم وصل هستید. یک نفر می‌گوید: من می‌خواهم بیمارستان درست کنم. پول دارید؟ اصلاً چه چیزی راجع به من فکر کرده‌اید؟ درست است که من پول تأمین بیمارستان را ندارم، ولی از خدا می‌خواهم که یک نفر را به من معرفی بکند که این بیمارستانی که شما می‌خواهید را پولش را داشته باشد. شاید تا دم درب بروم یک نفر یک شماره تلفنی به من بدهد از یک کسی که پول ساخت یک بیمارستان را داشته باشد و بعد هم بخواهد که بیمارستان بسازد. اینها دارایی‌هایی است که من دارم. نمی‌دانم که دارم. وصل به خدا است. شما چه فکر کردید؟ شما فکر کردید ندارید؛ خیلی چیزها دارید. من قبلاً این طور فکر نمی‌کردم. بعد گفتم که یک مدت اینطوری فکر کنم، اشکالی ندارد. زندگی است یک مدت آن طور تجربه کردم یک مدت هم این طور تجربه کنم.

هر کس به من می گوید فلان چیز را داری یا نه؟ می گویم که صبر کنید می پرسم، شاید داشتیم. کار است دیگر. بعد هم زمان می دهم. می گویم از فلان موقع تا فلان موقع. بعد هم به خدا می گویم: اگر این کار صلاح است انجام شود خودت جور کن. صلاح هم نیست، خود جور نکن. بعضی وقت ها با تردید هم می گویم. آیه هم این است. این را بعد می خواستم بخوانم. اینجا را داشته باشید بحث من تمام نشده است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ

یَهُود گفتند ای کسانی که مؤمن شده اید الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى را اولیاء خودتان قرار ندهید. یَهُود چه گفتند؟ یعنی این آدم ها را کاری نداشته باشد، مصداق هایش چه کسانی هستند؟ این آدم ها را شما معیار خودتان قرار ندهید. اینها می گویند:

يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ

اینها می گویند دست خدا بسته است.

عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ

یعنی چه؟ یعنی دست هایشان بسته باد. دست های خودشان بسته باد. اتفاقاً آنها فکر می کنند که دست های خودشان باز است و خداوند نفرین می کند که دست های اینها بسته است. دست هایشان بسته باد. این نفرین خدا اجرا شد؛ تمام شد؛ همان موقع که گفت. اینها به هیچ خیری در دنیا نمی توانند برسند. دست به هر چیزی هم بزنند سیاه می شود، خاکستر می شود.

وَلَعْنُوا

لعنتشان کرد،

بِمَا قَالُوا

اصلاً رحمت به اینها بسته شد. فریب اینها را نخورید.

بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ

دست خدا باز است.

يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ

خدا انفاق می کند، هر طوری که بخواهد. خدا می آید و انفاق می کند. عزیز دلم شما به دارایی خدا وصل هستید. **يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**، می خواهی...، هیچ امری برایتان نشدنی نباشد. چون به خداوند وصل هستید؛ در مال و دارایی خود. **وَلِيَكُمُ اللَّهُ**؛ ولی یعنی این. اگر شما یک موقعی توانستید دارایی خودتان را با دارایی خدا یکی بدانید، وقتی که هیچ کار برایتان نشد نباشد. خدا دستش باز است. اگر لازم باشد خدا درست می کند. چرا این حسینیه درست نشد؟ لابد هدایت کسی در گرو آن نبود. ولی اگر خدا می خواست هدایت بشود، حتماً می شد. شما دارید جلو می روید. مؤمن دارد وساطت می کند. یک حسینیه باید در محله خود بزنید. پول آن فراهم نمی شود. لابد مسجد بغلی که هست همه می توانند همان جا باید قدر او را بدانند. پس به خاطر این فراهم نشده است. نه اینکه خدا دستش بسته است. دست خدا بسته نیست. اگر لازم بود این حسینیه را بزند، خدا **يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ**، هر جور بخواهد. حس خود را رها کنید. چه اشکالی دارد؟ از کیسه خلیفه می خواهید ببخشید، از کیسه خودتان نمی خوای ببخشید. لذا اگر گفتند می خواهیم بزرگ ترین کار دنیا را انجام بدهیم بگویید: باشد، صبر کنید من بررسی می کنم. من که خودم در دارایی های خودم نقداً چیزی ندارم. ولی در دارایی های خدا حتماً اگر کسی لازم باشد این کار را بکنیم و قرار باشد پیگیر این جریان باشیم و وساطت داشته باشیم حتماً فراهم می شود. این می شود که اگر شما این طور گفتید در همه کارهای خیر می توانید شریک باشید. در بعضی از آن مستقیم و در بعضی از آن غیر مستقیم. بعضی از آن را گفتید من دنبال آن می روم؛ نشده است دیگر. ولی از یک طرف دیگر فراهم شده است. شما هم در آن کار شریک هستید. دارم راجع به **يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** حرف می زنم. می گویم مثل **يَهُود** نباشیم. اگر کسی **يَهُود** شد دیگر نمی تواند **يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** بشود. چرا؟ چون احساس می کند دارایی او همین است که دارد. یک ملکی که در آن نشسته است. پول سر ماه او هم که مرتب تمام می شود تازه قرض هم باید بگیرد. اصلاً شما از چنین فردی چیزی می خواهید؟ می گوید: اصلاً از شما تعجب است چطوری این را از من خواستید. به من چطور نگاه کردید؟ می گویم: من شما را دیدم وصل به ثروت خدا هستید. آمدم به شما بگویم می توانید فلان کار را بکنید. می گوید: سعی خودم را می کنم. اگر شد، **يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ**.

**وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ**

دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می بخشد،

**مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**

اینها راجع به **يَهُود** است که می گوید؛ اینها بر کفر و طغیانشان می افزایند و ما تا روز قیامت میان آنها **الْعَدَاوَةَ** و دشمنی افکندیم. یعنی نگاه نکنید اینها به خوبی حرف می زنند. بین آنها **الْعَدَاوَةَ** و **بَغْضَاء** است.

**كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ**

هر موقع که آتشی به پا کردند که دنیا را خراب کنند خدا خودش آنها را خاموش کرد.

ممکن است شما بگویید، پس غزه چه می‌شود؟ ممکن است آتشی که آنها می‌خواستند برافروخته کنند خیلی بیشتر از این بوده است. این تازه اَطْفَاءَهَا  
اللَّهُ است.

اینها خیلی جالب است، چقدر انسان می‌تواند در یک سیر منفی وسعت وجود داشته باشد. یعنی بخواهد تمام دنیا را به آتش بکشد.

آدم باید از یهود یاد بگیرد؛ برعکس آنها. شما باید قدرتی داشته باشید که بخواهید همه دنیا را بهشت بکنید و دست خدا را هم بسته نیند.

وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا

ما باید بخواهیم در زمین صلاح اتفاق بیفتد.

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾

آیه بعد این است:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ

آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ

کافی بود که شما کتاب را اقامه می‌کردید.

لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ

از پایین و بالا به شما رزق می‌رسید.

مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾

اولین خصوصیت انسان که بتواند جزء الدین آمنا که ولی بشود، ایتاء زکات و شناخت دارایی‌ها است. دارایی‌هایش را در معرض هدایت قرار  
بدهد. به دارایی‌های خداوند وصل بشود.

ممکن است اگر شما به دارایی‌های خداوند وصل شوید، خیلی مشکلات دیگران را بتوانید حل کنید. ولی مشکل خودتان را اذن نداشته باشید که

حل کنید. ممکن است شما طبیب باشید، بتوانید همه را درمان کنید. خودتان باید به واسطه یک بیماری گرفتار شوید. اصلاً یک بیماری دائمی داشته

باشید. نگویند: چطور این آدم همه را شفا می‌دهد اما خودش گرفتار است. نگویند: این همه را پولدار کرده است، ولی خودش فقیر است. چون



ممکن است شما وساطت پیدا کنید. در وساطت ممکن است شما خودت مشکلی داشته باشید. مثل آن شخصی که خودش بچه‌دار نمی‌شد. به او وساطت فرزنددار شدن همه را دادند. او وصل به دارایی خدا شد. **يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**، او فهمیده است که خدا دارایی‌هایی دارد و می‌تواند عطا کند.

### دقیقه ۹۰ تا آخر

شما در عطا وسعت دید داشته باشید. دست خدا را بسته نیند. اگر این‌طور ببینید، هیچ کار نشدی در این عالم نیست. شما هر کجا بروید، منبع خیر می‌شوید. منبع صدور خیرات می‌شوید. واسطه می‌شوید.

در دفتر تلفن خودتان ده‌ها شماره دارید. هر کدام کاری از دستشان برمی‌آید. وساطت پیدا می‌کنید. بعضی‌ها هم به طور غیر مستقیم.

(۳) سومین کاری که ما باید انجام بدهیم، اقامه‌ی نماز است.

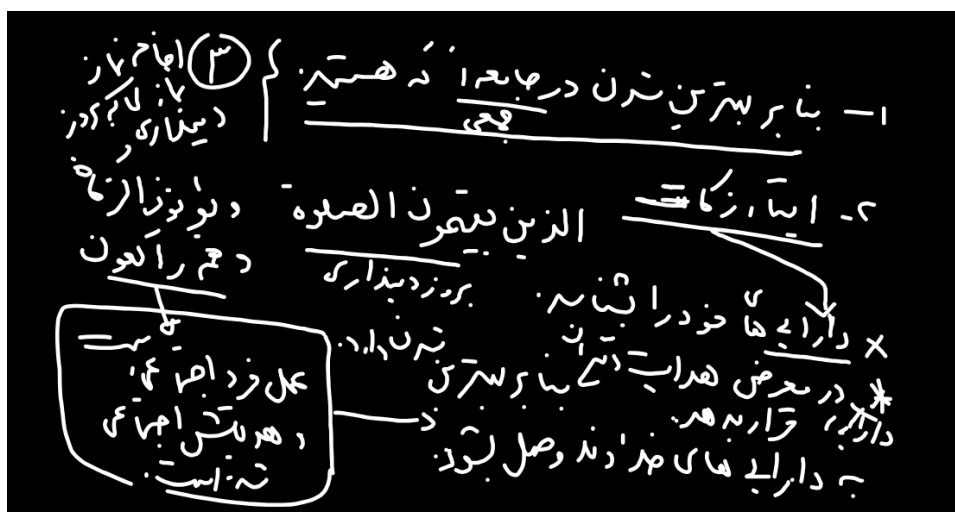
ظهر عاشورا یک اتفاقی افتاد. در طول تاریخ پیوسته حرف این بود که خیلی افراد نماز می‌خوانند، ولی آدم‌های بدی هستند. روز عاشورا اقامه نماز صحیح و تمایز آن از نماز غیر صحیح مشخص شد.

اولاً، معلوم شد که همه چشم روشنی انبیاء و اولیاء در دنیا به اقامه نماز است.

و معلوم شد که همه کید دشمن در خراب کردن نماز است.

دشمن می‌خواهد در عالم کیدی کند که بگوید که اینها که نماز می‌خوانند معلوم نیست وضعیتشان چگونه است. پشت این نمازها نفاق است.

آخرین عملی که اباعبدالله الحسین علیه‌السلام انجام داد، اقامه نماز بود. بیرق نماز را بلند کرد؛ یک نماز خاص، یک نماز ویژه، نماز حقیقی بود. نماز حقیقی ما به ازای دین است.



آیه می گوید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا

بعد می گوید:

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَلَعِبًا

نماز شد عین دین؛ نه عدل دین. ما باید نمازی بخوانیم که عین دین ما باشد، نه فرع بر دین ما باشد. یعنی آن نماز بروز همه‌ی دینداری ما باشد. پس وقتی می گوید: يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ... منظور بروز دینداری است. یعنی شما باید همان نماز ظاهری هر موقع آزمون دینداری بدهید.

بگویید: دین من سر جای خودش هست؟ بیراهه نمی‌روم؟ درست می‌روم؟

سومین و اصلی ترین خصوصیت اقامه نماز است. نمازی که بروز دینداری است. نه فرع بر دینداری.

در این صورت دیگر نماز جزء فروع دین نیست.

نماز عین دین و عین ولایت است. می‌شود نماز انسان عین ولایت باشد.

نتیجه بحث ما این شد که خداوند اراده کرده است که **الَّذِينَ آمَنُوا** را به مقام ولایت و جریان سازی بکشد. در آیه بعد اینها را به حزب الله تبدیل کند. به شبکه ولایت تبدیل کند. از مقام اجرخواهی به اجردهی برساند. از اینکه آدم جزء بذریه‌ای باشد که رویش پیدا می‌کند. جزء کشاورزی باشد که می‌کارد. می‌خواهد ما را به آن کشاورز تبدیل کند. اراده کرده است که ولایت خودش را در ما جاری کند. ما را مثل خودش قرار دهد. برای **الَّذِينَ آمَنُوا** کمتر از این نمی‌پسندد و همه مردم را کمتر از **الَّذِينَ آمَنُوا** نمی‌پسندد. من را می‌گوید؟ بله. کسی نگوید این برای یک عده خاص است. خدا اراده کرده است همه برسند. ولی اگر قرار بر این نبود، مجرای دینش را این‌گونه قرار نمی‌داد. این قدر در مسیر پر فراز و نشیب قرار نمی‌داد. یک عده را پایین دست می‌کرد و یک عده را بالا دست می‌کرد. یک عده بچه می‌شدند، یک عده پدر می‌شدند. او خواسته است کاری کند که همه بچه‌های عالم پدر بشوند. نخواسته است همه بچه بمانند. وگرنه حکومتش را طور دیگری تنظیم می‌کرد.

تدریس بر چشم منتظر

### در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. ( احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه @sm\_nouri اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان